

شناسایی مفهوم انصاف در قرآن و دلالت‌های فلسفی و تربیتی آن

نرگس میرزاده^۱
مختار ذاکری^۲

چکیده

پژوهش حاضر قصد دارد به روشن سازی معانی گوناگون مفهوم انصاف که از مفاهیم مهم و بنیادی، اخلاقی و تربیتی قرآن کریم است، بپردازد و سپس دلالت‌های فلسفی و تربیتی آن را استنتاج کند. مسأله اصلی این مطالعه چیستی مفهوم انصاف در قرآن کریم و روایات و دلالت‌های فلسفی و تربیتی آن است. با توجه به مسأله کلی فوق، سؤال‌های پژوهش عبارتند از انصاف در قرآن بر کدام معانی دلالت دارد؟ دلالت‌های فلسفی مفهوم انصاف کدامند؟ دلالت‌های تربیتی مفهوم انصاف کدامند؟ به منظور پاسخگویی به پرسش‌های بالا از روش تحلیلی - استنتاجی استفاده شده است. بنابراین، مقاله‌ی حاضر در زمره‌ی مطالعات فلسفی و با رویکرد بنیادی محسوب می‌شود. این مطالعه نشان می‌دهد مفهوم انصاف در قرآن بر معانی متعددی مانند قسط، پایداری بر رعایت حقوق یتیم، اطاعت خداوند، دوری از افراط و تفریط در مناسبات اجتماعی، توجه به حقوق دیگران، رعایت حق و حقوق در گفتار و عملکرد، در رهبری و مدیریت، توجه به علم و آگاهی در نقد افراد، حق‌گرایی در قضاوت و داوری، انصاف در رعایت حق خداوند و در ارتباط با او دلالت دارد. از سوی دیگر، این تحقیق نشان می‌دهد که به لحاظ فلسفی افزون بر حیطه ارزش‌شناسی، مفهوم انصاف از دو جنبه انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی نیز قابل بررسی است. به علاوه، استنتاج‌های تربیتی حکایت از آن دارند که مفهوم انصاف را باید هم در اهداف آموزش و پرورش قرار دهیم و هم در دیگر اجزای برنامه ریزی درسی مورد توجه قرار گیرد. همچنین مفهوم انصاف هم در آموزش و پرورش رسمی و هم غیر رسمی کاربرد دارد.

واژگان کلیدی

انصاف، قرآن، مفهوم پر دازی، دلالت‌های فلسفی انصاف، دلالت‌های تربیتی انصاف.

۱. دانش‌آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث، مدرس دانشگاه فرهنگیان هرمزگان، بندرعباس، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: nargesmirzadeh93@gmail.com

۲. استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه فرهنگیان هرمزگان، بندرعباس، ایران.
Email: mokhtarzakeri365@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۲۷ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۱۱/۳۰

طرح مسأله

با آنکه تعلیم و تربیت اسلامی از پیشینه‌ای طولانی - تقریباً از ظهور اسلام - و به تبع آن از ریشه‌ای کهن برخوردار است، ولی باز تعریف آن به عنوان شاخه‌ای از علم و دانش مجموعه‌ی علوم تربیتی کاملاً جدید است. به همین دلیل، هم در عرصه‌ی نظریه‌پردازی و هم در عرصه‌ی تحقیقات بنیادی دچار کمبودهای آشکاری است. از جمله‌ی این کمبودها می‌توان به پژوهش در خصوص مفاهیم بنیادی قرآنی و دلالت‌های تربیتی آنها اشاره کرد. البته این بدان معنا نیست که تاکنون هیچ تلاشی در این خصوص انجام نشده، بلکه به معنای کم بودن این گونه تحقیقات و مطالعات است. رجوع به منابع تحقیقاتی و مطالعاتی معاصر مانند کتب، مقالات و پایان‌نامه‌ها می‌تواند این مدعا را آشکار سازد (شمشیری، شیروانی، ۱۳۹۰: ۹۸-۷۹).

انصاف از جمله‌ی مفاهیم بنیادی قرآنی مهمی است که ارتباط تنگاتنگ با حوزه‌ی تعلیم و تربیت و حتی روانشناسی دارد. در قرآن کریم واژه انصاف به طور مستقیم بکار نرفته است. اما آیاتی وجود دارد که بیانگر مفهوم انصاف هستند. قابل ذکر است که کلید واژه اصلی «انصاف» در قرآن، کلمه «احسان» و مشتقات آن است. اما همه مؤلفه‌های معنایی انصاف در واژه احسان موجود است. این یکی از موارد نظام معجزه آسا و اسرارآمیز واژه‌گزینی قرآن کریم است. قرآن احسان را جایگزین انصاف نموده است. یعنی در بیان جامع قرآن کریم، سبک زندگی محسنانه شامل همه ابعاد و زیر مجموعه‌های شایسته و بایسته انصاف است. در واقع ما در مکتب و محضر قرآن حضور پیدا کرده‌ایم تا با واژه جایگزین خودش یعنی احسان، انصاف را برای ما بطور جامع بیان کند. البته آیاتی هم هستند که بدون اشاره مستقیم به کلید واژه انصاف یعنی احسان، بیانگر مفهوم انصاف هستند. یقیناً با بررسی آیاتی که حاوی کلمه احسان و مشتقات آن و واژه‌های مرتبط با آن است، با عوامل تحقق انصاف در قرآن آشنا خواهیم شد. واژه «احسان» یکی از کلمات بنیادین قرآن است که در ساخت دستگاه فکری و جهان بینی قرآنی نقش مهمی را ایفا می‌کند. این واژه در ادبیات قرآنی به دلیل ارتباط معنایی با سایر مفاهیم بنیادین قرآن مثل تقوا و ایمان، شامل

حوزه معنایی گسترده‌ای است. گستردگی شبکه معنایی این واژه در فرهنگ قرآنی به دلیل چرخش اساسی معیار حسن از سلايق شخصی به معیار توحیدی است. معیار حقیقی حسن از منظر قرآن و روایات خدامحوری و توحید است. به عبارتی می‌توان گفت که در فرهنگ قرآنی حُسن هر پدیده به سبب اتصاف و انتساب آن به خدای متعال است. (فخار نوغانی، ۱۳۹۳، ۳۲-۲۱).

تعداد ۶۳ آیه بر اساس کلید واژه مستقیم، مفهوم انصاف در ذیل مباحث اخلاقی و در بخش مکارم اخلاق مطرح بوده است. به همین دلیل، تقریباً در همه منابع اخلاق اسلامی قدیم و جدید، مانند ... به این بحث پرداخته‌اند. البته باید اذعان داشت که مفهوم انصاف که یکی از مهم‌ترین مکارم اخلاق است، به حوزه‌ی اخلاق تعلق دارد. از سوی دیگر اخلاق ارتباط بسیار تنگاتنگی با حوزه‌ی تعلیم و تربیت دارد. همپوشی تعلیم و تربیت و اخلاق را بایستی در تربیت اخلاقی جستجو کرد (شمشیری، شیروانی، ۱۳۹۰: ۹۸-۷۹).

بنابراین کاملاً روشن است که می‌توان در حیطه‌ی تربیت اخلاقی به بحث درباره‌ی مفهوم قرآنی انصاف پرداخت. ولی این سؤال نیز قابل طرح است که آیا می‌توان علاوه بر حیطه‌ی تربیت اخلاقی، به لحاظ دیگر جنبه‌های تعلیم و تربیت اسلامی نیز به مقوله انصاف پرداخت. برای این منظور ابتدا لازم است تا مفهوم‌پردازی واژه قرآنی انصاف روشن و سپس بر اساس آن، دلالت‌های تربیتی مفهوم انصاف استنتاج می‌شود. اکنون با توجه به هدف اصلی مطالعه حاضر که عبارت است از آشکارسازی مفهوم قرآنی انصاف و سپس استنتاج و استخراج دلالت‌های فلسفی و تربیتی آن می‌توان پرسش‌های ذیل را مطرح کرد:

۱. مفهوم انصاف در قرآن به چه معناست؟

۲. دلالت‌های فلسفی مفهوم انصاف چیست؟

۳. دلالت‌های تربیتی مفهوم انصاف چیست؟

روش مطالعه

همان گونه که از پرسش‌های بالا بر می‌آید، روش مطالعه حاضر تحلیلی استنتاجی است، چرا که در آغاز، مفهوم قرآنی انصاف تجزیه و تحلیل می‌شود و سپس بر اساس

تحلیل‌های بعمل آمده، دلالت‌های فلسفی و تربیتی آن استنتاج و استخراج می‌شود. بدین ترتیب مطالعه حاضر از جمله مطالعات فلسفی به شمار می‌آید.

مفهوم انصاف در قرآن

برای پرداختن به مفهوم انصاف و روشن شدن مفهوم انصاف در قرآن کریم ابتدا لازم است معنای لغوی آن روشن گردد. انصاف از کلمات عربی متداول در زبان فارسی و مصدر از باب افعال است. انصاف از نظر لغوی دارای وجوه و معانی گوناگونی است. جهت روشن شدن معنای انصاف و سیر تحول آن، این واژه را در کتب لغت به ترتیب تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهیم. اصل و ریشه واژه "انصاف" از نصف به فتح "نون" و "صاد" بوده و به معنای نیمه‌ی هر چیز است که در کتب لغت با تعابیر مختلفی چون احد جزء الکمال؛ (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۹، ۳۳۰؛ زمخشری، ۱۹۷۹، ۶۳۶)، «أحد شقی الشیء» (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ۱۲: ۵۰۱-۵۰۰؛ طریحی، ۱۳۶۷، ۴، ۳۲۲؛ فیروزآبادی، ۱۳۸۴، ۲، ۴۳۳؛ قرشی بنایی، ۱۴۱۲، ۷، ۷۵). و «شطر الشیء» مطرح شده است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۱۲، ۱۴۴-۱۴۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۸۰۹). ابن فارس نیز معتقد است این ریشه بر دو معنای اصلی "نیمه‌ی هر چیز" و "نوعی خدمت و به کارگیری" دلالت دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵، ۴۳۲-۴۳۱). در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم در مورد واژه "انصاف" چنین آمده است: بررسی کاربردهای ریشه «ن ص ف» در کتب لغت نشان می‌دهد اصل معنای این ماده «نیمه هر چیز» است که در باب‌های مختلف به، تناسب در مشتقات اسمی و فعلی این ریشه بر معانی متعددی اطلاق می‌شود. از جمله: میان سال، انصاف، میانه‌ی راه، خدمتکار، مکان هموار، به نیمه رسیدن، دونیم کردن، خدمت کردن، عدالت ورزیدن، به میان سالی رسیدن، انتقام گرفتن. انصاف از ریشه «ن ص ف» مشتق از اصل معنای این ماده «نیمه هر چیز» است که انسان نیمی از حق را به دیگری می‌دهد.

انصاف از نظر اصطلاحی

انصاف به معنای دادن حق برابر از جانب خویش و در مقابل تعصب و حمیت است. در ارائه تعریف از انصاف مشکلی که وجود دارد، عدم تطبیق معنای لغوی انصاف با مفهوم

دقیق حقوقی آن است. بنابراین برای ارائه تعریف جامع و مانع از انصاف باید معنای لغوی آن در کنار تعریف اصطلاحی آن بیان شود تا بتوان به نتیجه مطلوب دست یافت. انصاف یکی از فضایل اخلاقی است و زمینه ساز عدالت و نقطه مقابل حمیت است. به معنای مراعات برابری و مساوات در رفتار است. از این رو با عدالت قسطی نزدیک و هم‌معناست؛ زیرا عدالت قسطی به معنای سهم هر چیزی را به مساوات به آنان دادن و حقوق مردم را به مساوات و بدون تبعیض رعایت کردن است. همچنین این مفهوم از انصاف با قاعده طلایی «هر آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران بپسند» در ارتباط است؛ یعنی انصاف به ما حکم می‌کند هر خیری را که برای خود می‌خواهیم برای دیگران هم بخواهیم و هر زیان و ضرری که برای خود نمی‌پسندیم برای دیگران هم نپسندیم.

احسان

از آن جایی که کلید واژه اصلی انصاف در قرآن احسان است، به بررسی مفهوم احسان می‌پردازیم.

احسان در لغت

به طور کلی واژه «حسن» و مشتقات آن در توصیف آن دسته از اموری به کار می‌رود که به دلیل این که واجد نوعی زیبایی عقلی و یا عاطفی و یا حسّی می‌باشند، عامل برانگیختن احساس خوشی، رضایت، زیبایی، تحسین و بهجت در انسان می‌شود و او را مجذوب خود می‌گرداند (فخار نوغانی، ۱۳۹۳، ۲۱۳۲-). راغب در مفردات می‌گوید: الحُسْن، عبارت است از هر اثر بهجت آفرین و شادی بخش که مورد آرزو باشد و بر سه گونه است: اول- آنگونه زیبایی و حسنی که مورد پسند عقل و خرد است. دوم- زیبایی و حسنی که از جهت هوی و هوس نیکوست. سوم- زیبایی و حسنی محسوس که طبیعتاً زیبا و خوب است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ۱، ۴۹۰ - ۴۸۹).

احسان مصدر باب افعال از ریشه «ح س ن» است. حُسْن (مصدر و اسم مصدر) در مقابل «سوء» (بدی و بدشدن) و نیز «قبح» (زشتی و زشت شدن) قرار دارد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۲، ۲۲۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ۲، ۵۷). الحُسْنُ: ضِدُّ الْقُبْحِ و نقیضه (ابن منظور، ۱۴۱۴،

۱۳، ۱۱۴). احسان مصدر باب افعال بمعنی نیکی کردن است مثل لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا بقره: (قرشی بنایی، ۱۴۱۲، ۲، ۱۳۶).

در کتاب التحقيق فی کلمات القرآن الکریم در مورد واژه «احسان» چنین آمده است: و أمّا الإحسان: فهو بمعنی جعل شیء ذا حسن أو جعله حسنا. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۲، ۲۲۲). احسان ضد بدی و زشتی است. و الإحسانُ: ضدُّ الإساءة (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۳؛ ۱۱۷). و إطلاق الإحسان فی بعض الموارد للمبالغة و الإطلاق، ليشمل أى نوع من أنواع الإحسان. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۲، ۲۲۳)، و اطلاق احسان در بعضی موارد برای مبالغه و اطلاق است، تا نوعی از انواع احسان را در بر گیرد. فالحسن ضدُّ القبح: حسن متضاد زشتی است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۲، ۵۷).

در خصوص مفهوم و منظور از «احسان» در قرآن، می‌بینیم: آنچه را که در قرآن از واژه «حسن» آمده است بیشتر بچیزی اطلاق شده که از نظر بصیرت و اندیشه زیباست. خدای تعالی می‌فرماید: (الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ - ۱۸/ زمر). یعنی: آنچه را که از شك و شبهه دور باشد نیکوتر و أحسن است، و بایستی آن را پیروی کنید چنانکه پیامبر (ص) فرمود: «إذا شككت فی شيء فذعه». یعنی: اگر در چیزی شك کردی بشدت آنرا رها کن بنا بر سخن پیامبر و این حدیث همه کتابهایی که شك انگیز و جنبه‌های مخالف توحید و اسلام دارند و شبهه انگیز هستند بایستی دور انداخت و دنبال نکرد و رها کرد). و در آیه (قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا - ۸۳/ بقره) حسنا یعنی سخن نیکو، و آیات (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا - ۸/ عنكبوت). (قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ - ۵۲/ توبه). (وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِفُونَ - ۵۰/ مائده). اگر در باره آیه اخیر گفته شود - أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا - یعنی حکم - خداوند برای کسی که یقین دارد یا ندارد نیکوست، پس چرا خوبی آن را مخصوص کسانی که یقین دارند نموده است؟ در پاسخ گفته می‌شود مقصود ظهور و پیدائی حکم خداست و برای اطلاع یافتن بر آن حسن است و این موضوع نه برای نادانها است بلکه برای پاکانی است که خود را تزکیه نموده‌اند و بر حکمت خداوند تعالی آگاهی دارند. گفته شده إِحْسَانٌ دو گونه است: اول - بخشش و انعام بر غیر و دیگران مثل عبارت - أَحْسِنُ إِلَى فُلَانٍ: باو نیکی کرد. دوم - احسان در کار و عمل باین معنی که کسی علم

نیکوئی را بیاموزد یا عمل نیکی را انجام دهد و بر این اساس است سخن امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرماید: «النَّاسُ أُنْبَاءُ مَا يُحْسِنُونَ»؛ یعنی مردم بآنچه را که از کارهای شایسته و نیک می‌آموزند یا بآن عمل می‌کنند نسبت داده می‌شوند (راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ۱، ۴۹۳-۴۹۲). خدای تعالی گوید: (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ - سجده، ۷)؛ کسیکه آفرینش همه چیز را نیکو کرد و نیکویشان آفرید.

مفهوم إحسان - از انعام و بخشیدن وسیعتر و عمومی‌تر است. خدای تعالی می‌فرماید: (إِنْ أَحْسَنْتُمْ، أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ - ۷/ اسراء). (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) نحل، ۹۰. پس «إحسان» بالاتر از «عدل» است، زیرا عدل یعنی به چیزی یا حقی که کم است افزوده می‌شود و اگر زیاد هست گرفته می‌شود ولی، إحسان، چیزی است که بیشتر از آنکه لازم است داده می‌شود و کمتر از آنکه بایست گرفته می‌شود. بنابراین إحسان بخشایشی است افزونتر و برتر از عدالت، پس قصد و اراده عدالت واجب است. و قصد و اراده «إحسان» مستحب و اختیاری و لذا خدای تعالی می‌فرماید: (وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ) (نساء، ۱۲۵)؛ چه کسی از نظر دین بالاتر و نیکوتر است از کسی که اسلام آورد و روی خود بخدا نمود و إحسان کننده است. و نیز می‌فرماید: (وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ) (بقره، ۱۷۸). و لذا خدای تعالی پاداش و ثواب محسنین را بزرگ گردانید و گفت: (إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ - ۱۹۵/ بقره). (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ - ۱۳/ مائده). (مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ - ۹۱/ توبه). (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ - ۳۰/ نحل). احسان مصدر باب افعال بمعنی نیکی کردن است مثل «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» بقره: ۸۳ افعال این ماده در قرآن مجید همه از باب افعال آمده مگر در سه موضع که از ثلاثی بکار رفته است نحو وَ حَسَنًا أُولَئِكَ رَفِيقًا نساء: ۶۹ و دو مورد دیگر آیه ۳۱ کهف و ۷۶ فرقان است. مُحْسِنٌ: نیکو کار. مُحْسِنِينَ: نیکو کاران. مُحْسِنَاتٌ: زنان نیکو کار. بنظر می‌آید که این اسماء فاعل در قرآن بجای صفت مشبهه بکار رفته‌اند و از آنها ثبوت اراده شده است. «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ» نساء ۱۲۵ (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (بقره: ۱۹۵) (قرشی بنایی، ۱۴۱۲، ۲، ۱۳۶).

در آیات قرآنی، در موارد متعددی هر آن چه که استناد به خدای متعال دارد، مصداق حسن و نیکی و زیبایی معرفی شده است. خداوند در آیه ۷۹ سوره نساء می‌فرماید: ما

أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةِ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا...» آنچه از خوبی‌ها به تو برسد از طرف خداوند است و آنچه از بدی‌ها برسد از خود تو است و ما تو را به عنوان رسولی به سوی مردم گسیل داشتیم و در شهادت بر حقانیت رسالت تو خدا کافی است. در این آیه به طور صریح هر نیکی و خیری که نصیب انسان می‌شود از سوی خداست. و آن چه از بدی‌ها و زشتی‌ها که به انسان می‌رسد، از جانب نفس اوست. آن چه از سوی خداست همگی دارای حسن و زیبایی بلکه عین حسن است و آن چه که از نفس انسانی نشأت می‌گیرد و جنبه انانیت و نفسانیت و در یک کلام جنبه غیر خدایی دارد، سیئه، زشتی و بدی محسوب می‌شود (فخار نوغانی، همان).

مطابق آیهی شریفه «. (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ)؛ کسیکه آفرینش همه چیز را نیکو کرد و نیکویشان آفرید...» (سجده، ۷) آفرینش و خلقت هر شیئی از حسن و زیبایی برخوردار است. و انسان در میان سایر موجودات از زیباترین خلقت برخوردار است. در سوره مؤمنون خداوند در این خلقت به «احسن الخالقین» بودن خود تبریک و تهنیت می‌گوید ثُمَّ خَلَقْنَا الطُّفْلَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ؛ (مؤمنون، ۱۴). خداوند نازل کننده قرآن است که احسن الحدیث است (زمر، ۲۳)، انسانی صاحب بهترین دین و آیین است که با تمام وجود تسلیم خدا باشد (نساء، ۱۲۵)، بهترین رنگ و صبغه از آن کسی است که رنگ خدایی داشته باشد (بقره، ۱۳۸)، پاداش نیکوکاران بهترین و نیکوترین پاداش‌هاست زیرا که از سوی خداست و بهترین پاداش‌ها در نزد خداست (آل عمران، ۱۵۹) و بهترین رزق‌ها یا رزق حسن آن رزقی است که از جانب خدای متعال نصیب و روزی انسان گردد (حج، ۵۸). و بالاخره مهم‌تر از همه آن که اسماء حسنی که نیکوترین اسماء است، از آن خدای متعال است (اعراف، ۱۸۰). در دایره هستی و کائنات، هر آن چه که رو به سوی خدای متعال دارد و یا نشانی از او دارد، دارای حسن است (فخار نوغانی، همان). محسنین و اهل احسان همان کسانی هستند که متصف به ویژگی‌های مثبت و مبرراً و منزله از ویژگی‌های منفی ذکر شده در قرآن کریم می‌باشند.

احسان از جمله فضایل ارزشمندی است که مورد توجه تمام ادیان، به‌ویژه اسلام است.

احسان در همه ابعاد زندگی انسان مطرح می‌باشد. اما مراد خداوند از احسان در آیات قرآن چیست؟ برای رسیدن به احسان عملی و انجام این دستور اخلاقی که همواره ثابت و تغییرناپذیر است، لازم است که تمام ابعاد آن را به صورت دقیق بشناسیم. احسان انجام هر عمل نیکی است که نیکی آن آشکار و مورد رغبت، همراه با تقوای نفس است و فرد آن عمل را در جایگاه شایسته‌اش، متناسب با ضوابط دینی و به عنوان عمل عبادی، در قالب خیر جوانحی یا جوارحی و با فضل و بخشش، در راستای شادی دیگران، تکامل نفس و تقرب به خدا انجام می‌دهد (دهقانپور، بخشی، ۱۳۹۳: ۸۳-۶۱).

معنای اصطلاحی احسان

در قرآن، مصدر «احسان» - که معمولاً بدون توجه به محتوای خاص قرآنی آن به «نیکوکاری» ترجمه می‌شود - به صورت مرفوع، شش مرتبه و به صورت منصوب نیز، شش مرتبه به کار رفته است.

به دلیل گستردگی این موضوع در قرآن، تنها آیاتی بررسی شده است که در آنها واژگانی آمده که در باب افعال و تأکید و اشاره بر عملکرد و فعل انسان دارد... این واژگان در ساختارهای «احسان»، «إحسانا» «محسنین»، «أحسنوا»، «أحسنوا»، «أحسنتم»، «محسن»، «محسنات»، «محسون»، «یُحسِنون»، «أحسین»، «أحسن»... یافت شد که ۶۳ بار در قرآن بکار رفته است.

انصاف لفظ عامی است و چه بسا بر حسب اختلاف مورد، نام‌های گوناگونی داشته باشد.

۱. اگر انصاف در دگرگروی و رعایت حقوق دیگران باشد و از خود نسبت به دیگران انصاف دهد و از حق خود بگذرد، ایشار نامیده می‌شود و ضدش خودخواهی و حمیت است.

۲. اگر انصاف و احسان در برابر قصاص باشد، گذشت و بخشش نامیده می‌شود و واژه احسان و عفو بکار برده می‌شود. و ضدش انتقام است.

۳. هرگاه انصاف در طلاق باشد تسریح یا احسان (آزاد کردن به نیکی). بکار برده می‌شود. و ضدش اجحاف و ستم است.

۴. هرگاه انصاف در حقوق و رعایت مال و جایگاه دیگران باشد عدل و عدالت بکار می‌رود و نقطه مقابل و ضدش ظلم و جور و بیدادگری است.

۵. در بعضی موارد اگر انصاف در حق و حقوق باشد واژه قسط بکار می‌رود که ضدش ظلم و ستم است.

*قابل ذکر است که تلاش‌های عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او نشأت می‌گیرند.

انصاف کیفیتی ویژه‌ی انسان‌هاست، در بین موجودات زنده فقط انسان است که می‌توان این خصوصیت والا و ارزشمند را به او نسبت داد. زیرا حیوانات بسیار ناقص هستند از سوی دیگر فرشتگان به دلیل کمالشان نیازی به احسان و انصاف ندارند. زیرا در آنها تمایلی به رقابت و شهوت وجود ندارد. اما از آن جایی که انسان موجودی دو بعدی است. بعد معنوی و غیر مادی و روحانی دارد. به دلیل این بعد صفات ارزشی والایی مانند فرشتگان دارد و همین صفات ارزشمند و متعالی و روحانی انسان را به سوی خیر و حق هدایت می‌کند و به سوی خوبی‌ها سوق می‌دهد. در حالی که بعد مادی و غیر معنوی انسان چیزهای دیگری را برای انسان زیبا و معنا دار جلوه می‌دهد. شهوت و غضب تحت تأثیر و راهبری شیطان قرار دارد. بدین ترتیب به تعبیر غزالی، انسان جولانگاه کشمکش و جدال دو لشکر است. یکی لشکر ملائکه و دیگری لشکر شیاطین و همواره بین این دو لشکر جنگ و درگیری و مخالفت است (شمشیری، شیروانی، ۱۳۹۰، صص ۹۸-۷۹). انصاف در این جنگ و کشمکش و درگیری معنا پیدا می‌کند. انصاف پایداری انسان در جنگ میان جنبه‌ی روحانی او با جنبه‌ی حیوانی و شیطانی است. انسان منصف حقیقت را در آن می‌بیند که بنده‌ی مطیع و تسلیم درگاه خداوند باشد. بنابراین یکی از معانی و مصادیق انصاف، انصاف در اطاعت و بندگی و تسلیم خدا بودن است.

در روایات عمدتاً انصاف را در برابر حمیت و خودخواهی آورده‌اند. چنین اظهار می‌دارد که از نظر معنایی، انصاف دقیقاً مقابل حمیت است. حمیت نیز ویژگی کسانی است که در برابر چنین اظهار نظرها و خواسته‌های خود و هوا و هوس و تمایلات خود مقاومت ندارند و از محور حق و حقیقت گرایی خارج می‌گردند. احسان که کلیدواژه انصاف در

قرآن است به معنای عام نیکوکاری است و بیشتر در مقابل سوء یعنی بدی و ظلم یعنی ستم بکار می‌رود. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا...: اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید، باز هم به خود می‌کنید...» (الإسراء/۷). معنای اصلی ظلم (یعنی نقض و منع حق) و معنای احسان (ادا کردن حق مطلب و انجام کار به بهترین شکل ممکن) نظر می‌اندازیم، می‌بینیم که معنای ظلم در مقابل معنای احسان است و در نتیجه، این دو مفهوم با هم تقابلی معنایی مدرج دارند.

جنبه‌های گوناگون انصاف در قرآن و روایات

اکنون برای روشن شدن دیگر جنبه‌های معنایی مفهوم انصاف در قرآن برخی آیات قرآن را بررسی می‌کنیم. انصاف با خود یکی از جنبه‌های انصاف در قرآن و روایات است. می‌توان گفت مهم‌ترین نوآوری قرآن در بیان مصادیق، زمینه‌ها و بسترهای انصاف، انصاف به خود است. خداوند متعال در آیه ۷ سوره اسراء، به صورت کلی همه‌ی کارهای نیک و حسنه‌ای را که محسنین در حوزه ارتباط با خدا و سایر بندگان انجام می‌دهند، در نهایت احسان به خود معرفی می‌کند؛ «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسْوَإًا لِّجُوهِكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيَتَبَرَّوا مَا عَلَوُا تَتْبِيرًا؛ شما بنی اسرائیل و همه اهل عالم) اگر نیکی و احسان کردید بخود کرده و اگر بدی و ستم کردید باز بخود کرده‌اید و آن گاه که وقت انتقام ظلم‌های شما (کشتن یحیی و زکریا و یا عزم قتل عیسی) فرا رسید باز بندگانی قوی و جنگ‌آور را بر شما مسلط می‌کنیم تا اثر بیچارگی و خوف و اندوه رخسار شما ظاهر شود و به مسجد بیت المقدس، معبد بزرگ شما- مانند بار اول- داخل شوند و ویران کنند و به هر چه رسند نابود ساخته و به هر کس تسلط یابند به سختی هلاک گردانند. تمامی افرادی که این آیه را می‌شنوند یا قراءت می‌کنند مخاطب این آیه هستند. از آن جایی که آیه نیکی را به طور مطلق بیان کرده، هر خیر و خوبی و نیکی را شامل می‌شود. از سوی دیگر مفهوم مخالف مضمون این آیه آن است که هر کس نسبت به دیگران بدی و ظلم و ستم نماید، در حقیقت به خود بدی و ستم نموده است. (ترجمه تفسیر المیزان، ۱۳، ۴۴).

آنچه در حوادث تاریخی اهمیت داشته و موجب سازندگی می‌شود، عبرت‌ها و

درسهای آن است، نه جزئیات حوادث. ماجرای تارومار شدن مستکبران یهود به دست بندگان مؤمن خدا که در دو آیه‌ی اخیر بیان شده، برای این است که بگوید: استکبار و کفر، بی‌پاسخ نیست. (ص ۲۲) چون همین هدف کلی و تربیتی مقصود بوده است، لذا آیه به ذکر جزئیات درگیری و نفرات و سلاح نپرداخته است، مثل داستان حضرت یوسف علیه السلام که چون هدف تربیتی و عفاف آموزی دارد، خیلی از جزئیات داستان، حتی نام زلیخا نیز مطرح نشده است. گرچه بعضی تفاسیر، استکبار و فساد یهود و قلع و قمع شدن آنان را در دو نوبت، به افرادی در گذشته‌های دور یا نزدیک نسبت داده‌اند و مسجدالاقصی در طول چند هزار سال، بارها شاهد حوادث و خاطرات تلخ بوده است، ولی شاید با توجه به آیات و روایات، باید منتظر تجاوز و استکبار اسرائیل در آینده و ریشه کن شدن آنان از سوی بندگان صالح خدا باشیم. چنانکه از ظاهر آیه‌ی ۵ و ۶ بر می‌آید، که هنوز چنین فساد گسترده‌ای در زمین از طرف بنی اسرائیل و چنین قلع و قمع مهمی توسط مردان خدا انجام نشده است.^۱

روایات متعددی که در ذیل این آیه در تفاسیر آمده است، برخی نابودی یهودیان متجاوز را به قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام توسط انقلابیون مؤمن دانسته است، که شمشیرهای خود را بر دوش نهاده، تا مرز شهادت پیش می‌روند و زمینه‌ساز حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام می‌شوند. و برخی وقوع آن را در زمان ظهور امام زمان دانسته که متجاوزان یهود، قلع و قمع خواهند شد.

پیام‌ها:

- ۱- نیکی و بدی ما، به خداوند سود یا زیانی نمی‌رساند بلکه نتیجه آن به خود ما باز می‌گردد. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (ص ۲۳)
- ۲- اول باید از نیکی‌ها دم زد، سپس از بدی‌ها. «إِنْ أَحْسَنْتُمْ ... إِنْ أَسَأْتُمْ»

۱. ما امروز، از یک سو شاهد تجاوز گسترده‌ی اسرائیل و نقشه‌ی تصرف از نیل تا فرات و اخراج مسلمانان از وطن خود و ایجاد شبکه‌های جاسوسی در جهان و بدست گرفتن بوق‌های تبلیغاتی و گردآوری نیروهای خود از شرق و غرب و انواع کارهای فسادانگیز هستیم و از سوی دیگر شاهد انقلاب اسلامی و پیدا شدن جوانان حزب‌اللهی در فلسطین و هجوم به اسرائیل و پس گرفتن مسجدالاقصی هستیم که شاید آیه اشاره به این موارد باشد. واللّه العالم.

۳- انسان در انتخاب و چگونگی عمل خویش، آزاد است. *إِنْ أَحْسَنْتُمْ ... إِنْ أَسَأْتُمْ*
۴- فراز و نشیب‌های تاریخ و نابودی یهود بدنبال بلند پروازی آن، بر پایه قانون و سنت الهی می‌باشد. *إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ ...*

۵- مساجد، پیوسته پایگاه قدرت ادیان و سمبل قدرت بوده و آزاد کردن مساجد از سلطه‌ی کفار از وظائف مؤمنان است. برای سرکوب یهودیان متجاوز، مردان خدا وارد بیت المقدس می‌شوند، چنانکه مسلمانان با فتح مکه وارد مسجدالحرام شدند. *«لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ»*.

۶- برای تقویت حق، قلع و قمع مستکبران لازم است. *«وَلِيَتَّبِعُوا مَا عَلَّمُوا تَتَّبِعُوا»* (قرآنی، ۱۳۸۸، ۵، ۲۴-۲۲).

برای منصف بودن با خود، انسان باید از خدا بترسد؛ تلاش کن؛ آزارها را تحمل کند؛ ممارست داشته باشد، صداقت داشته باشد، مخلص باشد خود را از شهوات دور گرداند و همواره خود را نیازمند خالق خود بداند. ترس از خدا و دوری از شهوت سبب پابندی بیشتر انسان به انصاف می‌شوند. مهم‌ترین حقوق جسم انسان بر خویش، حق زبان، گوش، چشم، دست، پا، شکم و عورت است. امام سجاد علیه السلام این هفت عضو را منشأ تمام افعال او می‌داند. برای همین با وجود اینکه تمام اعضا و جوارح انسان حقوق خاص خود را دارند این هفت عضو به طور خاص در رساله حقوق ذکر شده‌اند (امانی پور، ۱۳۸۹: ۱۰۴).

در برخی از آیات قرآنی، نقش انصاف در ارتباط با خداوند و عبادت و اطاعت و بندگی او یکی دیگر از ابعاد انصاف می‌باشد. انسان اگر بخواهد افضل فضایل اخلاقی یعنی انصاف را رعایت کند، نخست باید این انصاف را در حق خداوند به عنوان خالق جهان داشته باشد. وقتی انسان به خود می‌نگرد در می‌یابد که همه هستی او از آن خداست و ملک و ملکوتش از او سرچشمه می‌گیرد و در دستان خداوند غنی حمید است. انصاف با خداوند همان اقرار به ربوبیت و اعتراف به وحدانیت است، که در عبادتش احدی را شریک قرار ندهد و پناهی جز او نمی‌یابد. و از غیر او پیروی نمی‌کند. اعتقاد به این دو مورد منشأ تمامی حقوق و اصل و اساس بندگی و تقوای الهی است. در این خصوص آیات قرآن زیاد هست، احادیث فراوان می‌باشد از جمله در سفارش‌های مولای متقیان حضرت

علی(ع) که خطاب به فرزند بزرگوارشان امام حسن (ع) می‌فرماید: ای فرزندم! تو را به تقوای الهی.....

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ (انعام، ۷۳)؛
يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (تغابن، ۱)؛

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ (فاطر، ۱۵)؛
فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (يس، ۸۳)؛ پس شکوهمند و پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست، و به سوی اوست که بازگردانیده می‌شويد.

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (مومنون، ۸۸)؛
پس انصاف آن است که در حق خداوند انصاف را مراعات کند و به دستورهایش گوش دهد، بویژه که دستورهایش همواره به مصلحت و نفع انسان است.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ (آل عمران، ۵۱) در این آیه پرستش خداوند، نه کس دیگر را صراط مستقیم معرفی می‌کند، مضمون دو آیه سوره حمد نیز چنین است: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (حمد، ۶-۵)؛ تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. ما را به راه راست هدایت کن.

در برخی دیگر از آیات قرآن کریم مسأله روابط اجتماعی با دیگران و رعایت حقوق اجتماعی دیگران مورد توجه قرار گرفته و به این مطلب بهای زیادی داده شده و آن را یکی از جنبه‌ها و بسترهای تحقق انصاف معرفی می‌کند. مهم‌ترین و بارزترین مصداق احسان و انصاف در حوزه ارتباط فرد با دیگران، احسان و نیکی به پدر و مادر می‌باشد که مکرر در آیات قرآنی به آن توصیه شده است خداوند متعال می‌فرماید: «و بالوالدین احسانا» (بقره، ۸۳؛ نساء، ۳۶؛ انعام، ۱۵۱). وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (بقره، ۸۳)؛ و چون از فرزندان اسرائیل

پیمان محکم گرفتیم که: جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید، و با مردم به زبان خوش سخن بگویید، و نماز را به پا دارید، و زکات را بدهید، آنگاه، جز اندکی از شما، همگی به حالت اعراض روی برتافتید». بر اساس سیاق آیات بعد، آن‌ها پس از پیمان و اقرار به وفای به عهد، پیمان شکنی کردند. و یکدیگر را کشتند و گروهی از خودشان را از دیارشان بیرون راندند، به پاره‌ای از کتاب تورات کفر ورزیدند. به دلیل این قبیل عملکرد در زندگی دنیایی خوار و در روز رستاخیز به سخت‌ترین عذابها گرفتار می‌شوند و از عذاب آنها کم نمی‌شود و یاری هم نمی‌شوند. و این رفتار دقیقاً مطابق با عملکرد آنهاست و بر مبنای حق و انصاف است.

ظهور این احسان در رفتارهایی چون روا نداشتن کمترین اهانت به پدر و مادر، گفتار نرم و نیکو و سنجیده، نهایت فروتنی از سر مهر و شفقت و نه از سر ناچاری، طلب آمرزش و رحمت الهی و کمک مالی به آنان تحقق می‌یابد «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...» و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید...» (الإسراء، ۲۳).

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» و خدا را پرستید، چیزی را با او شریک مگردانید؛ به پدر و مادر احسان کنید؛ و درباره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه خویش و همسایه بیگانه و همنشین در راه مانده و بردگان خود [نیکی کنید]، که خدا کسی را که متکبر و فخر فروش است دوست نمی‌دارد (نساء، ۳۶). عبادت خالصانه برای خدا با هر نوع شرک ناسازگار است. برای نیل به رضایت خداوند باید اخلاص داشته باشیم. در کنار این عمل دعوت شدیم به احسان و نیکی در حق والدین و دیگران از جمله خویشاوندان و... از جمله موانع احسان و اخلاص تکبر و فخر فروشی است. همچنین در سوره نحل می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ ...؛ در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید (نحل،

۹۰). امیرالمؤمنین علی (ع) در نامه‌ی ۳۱ نهج البلاغه خطاب به فرزند بزرگوارشان فرمودند: ای پسر! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آنچه را که برای خودت دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آنچه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران مپسند؛ ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آنچه را که برای خود زشت می‌داری برای خودت نیز زشت بشمار، چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی، آنچه نمی‌دانی نگو گرچه آنچه را می‌دانی اندک است؛ آنچه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو. مضمون تمامی عبارت دلالت بر رعایت انصاف دارد و همان قاعده زرین و طلایی در روابط بین افراد را تأکید می‌کنند. (دشتی،.....)

امیرالمؤمنین علی (ع) در نامه‌ای به مالک اشتر می‌فرماید: نسبت به خدا و بندگانش انصاف را از دست مده و نسبت به اطرافیان و خانواده و زیر دستانت انصاف داشته باش که اگر انصاف، پیشه خود نسازی ستم کرده‌ای و کسی که به بندگان خدا ستم کند خدا دشمن اوست و کسی که خدا دشمن او باشد دلیلش را باطل می‌سازد و عذرش را نمی‌پذیرد و چنین شخصی با خدا در جنگ است مگر آنکه دست از ستم بردارد و توبه کند. (نهج البلاغه، نامه ۵۳). اثر انصاف با مردم در اصل به خود شخص برمی‌گردد؛ زیرا از برکات و آثار انصاف در حق دیگران آن است که مردم برای او ارزش و اعتبار قائل شده و سخن و داوری او را می‌پذیرند. امام صادق (ع) فرمود: من انصف الناس من نفسه رضى به حکما لغيره؛ هر کس با مردم منصفانه رفتار کند دیگران داوری او را می‌پذیرند. (تحف العقول، ۳۵۷). انصاف در حق دیگری بویژه درباره دشمن سخت‌تر است. از این رو انسان باید همان‌طوری که در حق دوستان انصاف می‌ورزد در حق دشمنان نیز انصاف داشته باشد. امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: خودت و خانواده‌ات و نزدیکانت و کسانی که به آنان علاقه داری، با مردم منصفانه رفتار کنی و با دوست و دشمن به عدالت رفتار نمایی (تمیمی آمدی، غررالحکم، ۲، ۲۱۰، ح ۲۴۰۳). امام علی (ع) در جایی دیگر در این خصوص می‌فرماید: وابدل... للعامه بشرک و محبتک و لعدوک عدلک و انصافک؛ گشاده‌رویی و دوستی‌ات را برای عموم مردم و عدالت و انصاف را برای دشمنت بکار

گیر. (خصال، ۱۴۷، ح ۱۷۸). اگر انسان اهل انصاف باشد هم خود و هم جامعه را از عذاب الهی در امان نگه می‌دارد. رسول اکرم (ص) می‌فرماید: با مردم منصفانه رفتار کن و نسبت به آنان خیرخواه و مهربان باش، زیرا اگر چنین بودی و خداوند بر مردم شهر و مکانی که تو در آن به سر می‌بری خشم گرفت و خواست بر آنان عذاب فرو فرستد، به تو نگاه می‌کند و به خاطر تو به آن مردم رحم می‌کند. خدای متعال می‌فرماید «و پروردگار تو (هرگز) بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش درستکارند، به ستمی هلاک کند.» (مکارم‌الاحلاق، ۴۵۷) به طور کلی انصاف با مردم یعنی رعایت همان قاعده طلایی پیش گفته که هر چه برای خود دوست داری برای دیگری نیز دوست بدار. در دعایی از امام زمان (عج) آمده است «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة... و علی الرعیة بالانصاف» این جمله نشان می‌دهد که کارگزاران حکومت باید نسبت به رعیت و توده مردم با انصاف رفتار کنند همچنان که امام علی (ع) در نامه به مالک اشتر به همین موضوع فرمان می‌دهد زیرا محور و اساس جامعه اسلامی بر اساس انصاف اسلام به عنوان یک دین اکمل دستوراتی را برای رسیدن انسان‌ها به سعادت آورده است. این دستورات متناسب با نیازهای فطری است.

امام صادق علیه السلام در خصوص رعایت انصاف نسبت به دیگران می‌فرماید: مَنْ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ رُضِيَ بِهِ حَكْمًا لِعَيْرِهِ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۵، ۲۸۳). (۲) - الکافی ۲ - ۱۴۶ - ۱۲).

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که آن حضرت فرمودند: سَيِّدُ الْأَعْمَالِ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُوَاسَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۵، ۲۸۳)؛

امام باقر علیه السلام از امیر المؤمنین (ع) نقل می‌کنند که آن حضرت فرمودند: فِي كَلَامٍ لَهُ أَلَا «إِنَّهُ مَنْ يُنْصِفُ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا»؛ هانا هر کس از جانب خودش نسبت به دیگران انصاف دهد. (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۵، ۲۸۳)

از ابی عبد الله ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ وَاسَى الْفَقِيرَ مِنْ مَالِهِ وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا؛ از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ... و از جانب خویش نسبت به مردم انصاف داشته باش (حر

عاملی، ۱۴۰۹، ۱۵، ۲۸۴)

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي آخِرِ حُطْبَتِهِ طُوبَى لِمَنْ طَابَ حُلُقُهُ وَطَهَّرَتْ سَجِيئَتَهُ وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ وَحَسَنَتْ عَلَانِيَتُهُ وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَآمَسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَانْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ؛ از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پایان خطبه‌اش می‌فرمود: ... و از جانب خویش نسبت به مردم انصاف داشته باش (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۵، ۲۸۴).

از ابی عبد الله علیه السلام نقل شده که فرمودند: مَنْ يَصْمُنْ لِي أَرْبَعَةً بِأَرْبَعَةِ أُيَّاتٍ فِي الْجَنَّةِ أَنْفَقَ وَلَا تَحْفَ فَقْرًا وَأَفْشِيَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَاتْرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا «وَأَنْصَفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ»؛ از جانب خودت نسبت به مردم انصاف داشته باش (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۵، ۲۸۴).

و نیز نقل شده: بُوْجُوبِ إِنْصَافِ النَّاسِ وَ لَوْ مِنَ النَّفْسِ: در ضرورت و جوب انصاف نسبت به مردم و لو این که از جانب خودت باشد ضرورت و الزام رعایت انصاف در حق سایر افراد را فرض و واجب نموده است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۵، ۲۸۳).

در نامه ۳۱ کتاب شریف نهج البلاغه در سفارش مولای متقیان به فرزندش آنچه را که می‌بینیم رعایت انصاف در حق خویش و دیگران است نگاه متعادل همراه با اجتناب از افراط و تفریط نسبت به امور معنوی و مادی و دنیوی و اخروی است.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا»؛ و حق خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه مانده را [دستگیری کن] و ولخرجی و اسراف مکن. (اسراء، ۲۶) رعایت انصاف و دوری از اسراف و تبذیر در کمک به دیگران و نیازمندان.

انصاف در رفتار و عملکرد این است که انسان، در برخورد با دیگری حق را رعایت کرده آن را از جانب خویش ادا کند. خود را به جای دیگری قرار داده، حقوق و منافع او را مانند حقوق و منافع خویش بداند. همان گونه که دوست دارد دیگران با او برخورد کنند، با دیگران رفتار نماید. به عبارتی آنچه را برای خود می‌پسندد برای دیگران هم پسندد و آنچه برای خود نمی‌پسندد برای دیگران نیز نپسندد. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

دیگران را در حق شریک خود بدانند و به مساوات میان خود و آن‌ها رفتار کند. پس همان حقی را به آنها دهد که خود از آنها انتظار دارد و می‌گیرد. همچنین حالات و شرایط مختلف نباید در رفتار منصفانه‌ی او با دیگران چه دوست و چه دشمن اثر بگذارد. بنابراین رضایت یا خشم و علاقه یا تنفر او نباید سبب شود حق کسی را به تمام و کمال ادا نکند یا ظلم و اجحافی مرتکب شود.

خداوند در قرآن کریم خطاب به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» (نحل ۱۲۵)؛ با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به (شیوه‌ای) که نیکوتر است مجادله‌نمای، در حقیقت پروردگار تو به (حال) کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به حال راه یافتگان نیز داناتر است. در آیه شریفه سه قید "حکمت" و "موعظه" و "مجادله" همه مربوط به طرز سخن گفتن است، رسول گرامی مأمور شده که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یک برای دعوت، طریقی مخصوص است، هر چند که جدال به معنای اخصش دعوت به شمار نمی‌رود (طباطبایی، ۱۳۷۷، ۱۲، ۵۳۴-۵۳۳). در این آیه نحوه‌ی سخن گفتن و رفتار با زیردستان بستر انصاف قرار گرفته است. قطعاً سخن گفتن با ملایمت پیامدهای مثبتی دارد از جمله ازدیاد یاران، کم شدن مخالفت‌ها و در واقع نحوه‌ی عملکرد پیامبر (ص) عامل و زمینه‌ای است برای رفتار منصفانه افراد.

انصاف در همه اعمال مهم است اما در سه جا بیشتر تأثیر و نمود آن به چشم می‌خورد که شامل انصاف در قضاوت، در قدرت (حکومت) و در نقد می‌باشد.

نمونه‌هایی از سخنان اندیشمندان در خصوص انصاف در قضاوت و داوری: سرخسی درباره انصاف در قضاوت می‌گوید: «بر قاضی لازم است به دو طرف دعوا در نشست و برخاست، در نگاه به آن‌ها و در سخن گفتن [با آنان] انصاف دهد یعنی میان آن دو به مساوات برقرار کند. پس در هر چه امکان رعایت برابری وجود دارد، باید میان آن‌ها به تساوی رفتار کند (سرخسی، ج ۱۶، ص ۷۶).

شهید اول در کتاب اللمعه الدمشقیه در این خصوص می‌گوید: برقاضی واجب است

میان طرفین دعوا، در سخن، سلام، نگاه و انواع تکریم و گوش سپردن انصاف و مساوات برقرار کند (اللمعه الدمشقیه، ص ۷۹).

توماس هابز در این باره معتقد است که: اگر وظیفه داوری در بین آدمیان به عهده کسی گذاشته شود و بر طبق یکی از اصول طبیعی [انصاف]، آن کس باید رفتار یکسانی با ایشان داشته باشد، زیرا در غیر این صورت منازعات آدمیان جز از طریق جنگ پایان نمی‌پذیرد (هابز،...، ص ۱۷۸). (امانی پور، ۱۳۸۹، ...)

خداوند در قرآن می‌فرماید: «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ ای داود، ما تو را در زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به سزای آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت». (ص، ۲۶) پیروی از هوا و هوس و امیال باطنی تعصب آمیز انسان را از حق و حقیقت و انصاف دور می‌کند.

و نیز در جای دیگر می‌فرماید: «وَأَن احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ؛ و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش؛ مبادا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه دراندازند. پس اگر پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد آنان را فقط به [سزای] پاره‌ای از گناهانشان برساند، و در حقیقت بسیاری از مردم نافرمانند» (مائده، ۴۹).

وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنَهُ بِقِطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِن تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ؛ (آل عمران، ۷۵)

وَمِنَ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعدُّونَ؛ و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند (اعراف، ۱۵۹)؛ هر کس به حق عمل

نماید داوری او هم منصفانه خواهد بود.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْحَمِيدُ؛ در مواردی که قرآن کریم از کفار و اعمال ناشایست و خطاهای آنها صحبت می‌کند با انصاف برخورد می‌کند و می‌فرماید آنها نادان هستند از روی جهل این کارها را انجام می‌دهند. نمی‌گویند بد هستند، بلکه می‌فرماید آنها نمی‌دانند. (انعام، ۷۳)؛ (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، ۲۰۹)

یکی دیگر از مناصب و جایگاه‌هایی که رعایت انصاف و حق‌گرایی را می‌طلبد، حکومت داری و اعمال قدرت است. فرمایش مولای متقیان در نهج البلاغه نامه ۵۳ خطاب به مالک اشتر مؤید این مطلب است. که رفتار با زیردستان چگونه باید باشد. با نیکوکار و بدکار چگونه باشد؟

یکی دیگر از جایگاه‌هایی که رعایت انصاف و حق‌گرایی را می‌طلبد، جایگاه نقد و داوری است. زیرا نقد و بررسی گفتار و کردار افراد کار بسیار دقیق و ظریفی است. فرد ناقد باید مؤلفه‌هایی را در نقد مد نظر قرار دهد تا یک نقد صحیح صورت پذیرد بدون چالش و آسیب. مطابق تحقیقاتی که تاکنون انجام شده به این نتیجه رسیدم که شخص منتقد باید نقدش از روی آگاهی و علم و معرفت و اشراف به موضوع باشد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء ۳۶) این آیه نسبت به هر گفتار یا کردار یا تصمیمی که از روی علم نباشد، عمومیت دارد. گویی چنین می‌گویند: جز آنچه را که علم بدرستی آن داری نگو و جز آنچه را که بدرستی آن یقین داری، انجام نده و جز آنچه را که به صحت آن اطمینان داری، معتقد نباش (طبرسی، ۱۳۷۲، ۶، ۶۴۱) [نهی از متابعت از غیر علم (لا تقف ما لیس لك به علم) و اشاره به حکم فطرت به لزوم پیروی از علم یا پیروی از ظن به استناد حجت علمی و عقلی] این آیه از پیروی و متابعت هر چیزی که بدان علم و یقین نداریم نهی می‌کند، و چون مطلق و بدون قید و شرط است پیروی اعتقاد غیر علمی و همچنین عمل غیر علمی را شامل گشته و معنایش چنین می‌شود: به چیزی که علم به صحت آن نداری معتقد مشو و چیزی را که نمی‌دانی مگو و کاری را که علم بدان نداری مکن، زیرا همه

اینها پیروی از غیر علم است، پیروی نکردن از چیزی که بدان علم نداریم و همچنین پیروی از علم در حقیقت حکمی است که فطرت خود بشر آن را امضاء می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۳، ۱۲۶). هدف نقد منصفانه از منظر قرآن، هدایت، رشد، تربیت اخلاقی و اصلاح افراد است. نقد منصفانه با اخلاص و انگیزه الهی صورت می‌پذیرد. قرآن کریم به منظور خیرخواهی و اصلاح افراد، به نقد رفتار یا گفتار آنها پرداخته است. خداوند در قرآن با تعبیر «قد افلح من زگاها» (شمس، ۹) یعنی رستگار است که نفس خود را تزکیه نماید یعنی آن را بوسیله طاعت پروردگار و اعمال صالح و نیکو پاک و اصلاح نماید (طبرسی، ۱۳۷۲، ۱۰، ۷۵۵). با برطرف نمودن معایب و کاستی‌ها و تزکیه نفوس، ما را به فلاح و تکامل انسانی رهنمون ساخته است خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر، ۱۸)؛ آنان که گفتار را می‌شنوند و از آنچه به قبول و عمل بهتر بوده و رساننده‌تر به حق است تبعیت می‌کنند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۸، ۷۷۰). المؤمن مرآه المؤمن: یعنی مؤمن آینه مؤمن است. لذا نمی‌تواند بی انصافی کند و مخرب باشد و هر آن کسی که جلوی آینه ایستاد و تصویر وحشتناکی دید باید خود را اصلاح کند، گفتن نیت منصفانه در دل مؤمن می‌نشیند و باعث اصلاح شخص می‌گردد. مراد و مقصود از سخن نیکو، واژه‌های زیبا و بیان خوش نیست بلکه نصیبی است که از لحاظ دنیوی و اخروی سودمند باشد و اگر زیان آور باشد زشت است (مغنیه، ۱۴۲۴، ۶، ۴۰۳). صفت پیروی از بهترین قول، هدایت الهی است و عبارت است از طلب حق و آمادگی تام برای پیروی از آن هر جا که یافت شود (طباطبایی، ۱۳۷۷، ۱۷، ۳۸۱). ظاهر آیه هر گونه قول و سخن را شامل می‌شود، بندگان با ایمان خداوند از میان تمام سخنان آن را برمی‌گزینند که "احسن" است، و از آن تبعیت می‌کنند، و در عمل خویش به کار می‌بندند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ۱۹، ۴۱۳) در سوره احزاب این مطلب به بیان دیگر است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (احزاب (۷۰) * از قتاده نقل شده: منظور از: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» یعنی عدالت رعایت شود هم در منطق و رفتار و هم در عمل. و سدید یعنی صدق (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۲، ۳۸). قول سدید، عبارت است از کلامی که هم مطابق با واقع باشد، و هم لغو نباشد، و یا اگر فایده دارد، فایده‌اش

چون سخن چینی و امثال آن، غیر مشروع نباشد. پس بر مؤمن لازم است که به راستی آنچه می‌گوید مطمئن باشد، و نیز گفتار خود را بیازماید، که لغو و یا مایه افساد نباشد (طباطبایی، ۱۳۷۷، ۱۶، ۵۲۳). رعایت این معیار که به هنگام نقد منصفانه رفتار یا گفتار شخصی از توهین و کلام ناشایست استفاده نشود، یک رکن و ضرورت است. زیرا در غیر اینصورت انتقاد شکننده خواهد بود نه سازنده و نقد‌پذیری و اصلاح هم صورت نمی‌پذیرد. این نوع عملکرد ما را از هدف نقد منصفانه دور می‌سازد. منتقد منصف باید حریم و حرمت نقد را حفظ نماید. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام، ۱۰۸). شما مؤمنان به آنانکه غیر خدا را می‌خوانند دشنام دهید تا مبادا آنها از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام گویند، ما بدینسان برای هر امتی عملشان را بیاراستیم و عاقبت بازگشت آنان به سوی پروردگارشان است، و او از اعمالی که می‌کرده‌اند خبرشان می‌دهد. «این آیه یکی از ادب‌های دینی را خاطر نشان می‌سازد که با رعایت آن، احترام مقدسات جامعه دینی محفوظ مانده و دستخوش اهانت و ناسزا و یا سخریه نمی‌شود، چون هر انسانی به لحاظ اخلاقی از حریم مقدسات خود دفاع نموده با کسانی که به حریم مقدساتش تجاوز کنند به مقابله برخیزد و چه بسا شدت خشم او را به فحش و ناسزای به مقدسات آنان وادار سازد، و چون ممکن بود مسلمین به منظور دفاع از حریم پروردگار بت‌های مشرکین را هدف دشنام خود قرار داده در نتیجه عصیبت جاهلیت، مشرکین را نیز وادار سازد که حریم مقدس خدای متعال را مورد هتک قرار دهند لذا به آنان دستور می‌دهد که به خدایان مشرکین ناسزا نگویند، چون اگر ناسزا بگویند و آنان هم در مقام معارضه به مثل به ساحت قدس ربوبی توهین کنند در حقیقت خود مؤمنین باعث هتک حرمت و جسارت به مقام کبریایی خداوند شده‌اند. از عموم تعلیلی که جمله "كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ" آن را افاده می‌کند نهی از هر کلام زشتی نسبت به مقدسات دینی استفاده می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۷۷، ۷، ۴۳۴).

تحقق انصاف در سخن و گفتار این است که انسان طرفدار حق باشد و حق را رعایت کرده و حقیقت هر امری را بیان کند همان گونه که دوست دارد از جانب دیگران هم حق

را بشنود. (اشاره به مفهوم قاعده زرین) و به سخن خویش و دیگران نگاه یکسانی داشته باشد و در مقام گفتار حقی برابر به هم صحبت خویش بدهد. بنابراین به هنگام گفتگو با دیگران، حق را دریافت کند، به آن اقرار و اعتراف کند، هرچند گوینده حق کم سن و سالتر از او و یا مقام و موقعیتی فروتر از جایگاه و موقعیت او داشته باشد یا حتی دشمن او باشد. اعتراف به حق بودن سخن دیگران، همان دادن حق به آنهاست. در واقع شخص آن گونه که دوست دارد دیگران به حق بودن گفتارش اعتراف کنند و آن را بپذیرند خود نیز به سودمند و بارز بودن سخن دیگران اعتراف کند و آن را بپذیرد بدون اینکه حالات و شرایط مختلف در او اثر بگذارد. از نمونه‌های بارز این نوع، انصاف در مناظره، داوری، نقد و بحث علمی است.

شهید ثانی، انصاف در بحث را از آداب رفتار معلم با شاگرد نام برده، چنین می‌گوید: این که در بحث به آنها انصاف دهد. *أَنْ يَنْصِفَهُمْ فِي الْبَحْثِ فَيَعْتَرِفُ بِفَائِدَةِ يَقُولُهَا بَعْضُهُمْ وَ إِنْ كَانَ صَغِيرًا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ بَرَكَةِ الْعِلْمِ قَالَ بَعْضُ السَّلَفِ، مَنْ بَرَكَةُ الْعِلْمِ وَ آدَابُهُ الْإِنْصَافُ وَ مَنْ لَمْ يَنْصِفْ لَمْ يَفْهَمْ وَ لَمْ يَفْهَمْ فَيَلْزِمُهُ فِي بَحْثِهِ وَ خُطَابِهِ وَ يَسْمَعُ السُّؤَالَ مِنْ مَوْرُدِهِ عَلَى وَجْهِهِ وَ إِنْ كَانَ صَغِيرًا وَ لَا يَتَرَفَعُ عَنْ سَمَاعِهِ فَيَحْرَمُ الْفَائِدَةَ. وَ لَا يَحْسُدُ أَحَدًا مِنْهُمْ لِكَثْرَةِ تَحْصِيلِهِ أَوْ زِيَادَتِهِ عَلَى خَاصَّتِهِ مِنْ وُلْدٍ وَ غَيْرِهِ فَالْحَسَدُ حَرَامٌ فَكَيْفَ بَمَنْ هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ وَ فَضِيلَتُهُ يَعُودُ إِلَى مَعْلَمِهِ مِنْهَا أَوْ فَرَّغَ مِنْهَا فَإِنَّهُ مَرِيْبٌ وَ لَهُ فِي تَعْلِيمِهِ وَ تَخْرِيجِهِ فِي الْآخِرَةِ الثَّوَابَ الْجَزِيلَ وَ فِي الدُّنْيَا الدَّعَاءَ الْمُسْتَمِرَّ وَ الثَّنَاءَ الْجَزِيلَ. وَ مَا رَأَيْنَا وَ لَا سَمِعْنَا بِأَحَدٍ مِنَ الْمَشَائِخِ أَهْتَمَّ بِتَفْضِيلِ وُلْدِهِ عَلَى غَيْرِهِ مِنَ الطَّلَبَةِ وَ أَفْلَحَ بَلَّ الْأَمْرَ بِيَدِ اللَّهِ وَ الْعِلْمُ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ* (شهید ثانی، ۱۴۰۹ ق، منية المرید، ص ۱۹۹). همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَقَالَ الصَّادِقُ ع مَنْ يَضْمَنُ لِي أَرْبَعَةَ بِأَرْبَعَةِ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ أَنْفَقَ وَ لَا تَحْتَفَ فَقْرًا وَ أَنْصِفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ أَفْسِرَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَ اثْرُكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كُنْتُ مُحِقًّا»؛ (ابن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۲). از ابي جعفر عليه السلام نقل شده که می‌فرماید: قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامٍ لَهُ أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا؛ (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۱۴۴).

نیز از ابي عبد الله عليه السلام نقل شده که فرمود: «مَنْ يَضْمَنُ أَرْبَعَةَ بِأَرْبَعَةِ آيَاتٍ فِي

الْجَنَّةِ أَتُوقُونَ وَلَا تَحْفَظُونَ قُرْآنًا وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَأَفْشِ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَاتْرِكِ الْمِرَاءَ
وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا»؛ (کلینی، ۱۴۰۷ ق.، الکافی، ج ۴، ص ۴۴، ح ۱۰).

قرآن کریم که پیشرو در دادن حق و انصاف است، آنجا که اهل کتاب مستحق سرزنش و توبیخ هستند، آنان را سرزنش می‌کند. و آنجا که شایسته ستودن هستند، از آنان به نیکی یاد می‌کند. این همان روح انصاف قرآن است که هیچ چیز در آن اثرگذار نیست. دوستی و دشمنی، علاقه و نفرت، رضایت و خشم، همه برای ادای حق از جانب قرآن یکسان است. از نمونه‌های بارز انصاف در گفتار، آیاتی است که خدا در آن اهل کتاب را می‌ستاید. با وجود دشمنی آنان با مسلمانان، قرآن به آنها انصاف داده و کارهای نیکشان را بیان کرده است. از جمله آیات زیر:

خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (آل عمران، ۷۵) و از اهل کتاب، کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شمردی، آن را به تو برگرداند؛ و از آنان کسی است که اگر او را بر دیناری امین شمردی، آن را به تو نمی‌پردازد، مگر آنکه دائماً بر [سر] وی به پا ایستی. این بدان سبب است که آنان [به پندار خود] گفتند: «در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست.» و بر خدا دروغ می‌بندند با اینکه خودشان [هم] می‌دانند.

«وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»؛ و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند (اعراف، ۱۵۹)؛ هر کس به صراط مستقیم و راه حق دیگران را رهنمون شود و به حق عمل نماید داوری او هم منصفانه خواهد بود.

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»؛ و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند (سجده، ۲۴)؛

«وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ»؛ و چون حقیقت به سویشان آمد،

گفتند: این افسونی است و ما منکر آنیم (زخرف، ۳۰). این آیه نشان از بی انصافی یهود دارد که با وجود آگاهی از حق، نه تنها به آن اعتراف نکردند بلکه آن را متهم به جادو نیز کردند.

امام علی علیه السلام در این خصوص می‌فرمایند: «فَلَمَّا يُنْصَفُ اللِّسَانُ فِي نَشْرِ قَبِيحٍ أَوْ إِحْسَانٍ» (تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۶۶ ش، ص ۲۱۳، حدیث ۴۱۵۶). در این روایت افزون بر اشاره به قلمرو انصاف در گفتار که نشر زشتی یا نیکویی و نوعی اعتراف به حق و حقیقت است به سختی آن نیز اشاره شده است. زبان یا گرفتار افراط است یا تفریط. به همین دلیل بسیار کم به حقیقت اعتراف کرده، آن را نشر می‌دهد خواه این حقیقت نیکی باشد یا بدی.

نتیجه‌گیری

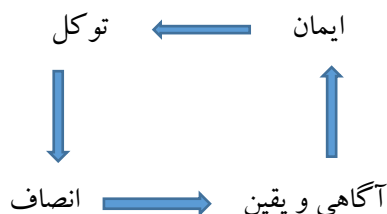
مفهوم انصاف بر معانی متعددی دلالت دارد، که البته همه‌ی این معانی به نوعی با هم مرتبط هستند. این معانی عبارتند از:

انصاف با خود، انصاف در ارتباط با خداوند و عبادت و اطاعت و بندگی او، انصاف در روابط و مناسبات انسانی، دوری از افراط و تفریط در گفتار و کردار، عجله نکردن در قضاوت و ارزیابی و نقد، انصاف در پایداری در راه حق، انصاف در برخورد با مال یتیم، انصاف در طلاق و قصاص.

با در نظر گرفتن همه‌ی معانی بالا، می‌توان نتیجه گرفت که انصاف به عنوان یکی از مهم‌ترین مکارم اخلاقی در ابعاد مختلف زندگی کاربرد دارد و دارای نقش هست.

در خصوص مفهوم انصاف می‌توان نتیجه گرفت که ایمان می‌تواند موجد انصاف باشد. زیرا ایمان از سویی نتیجه رشد و معرفت و یقین است و از سوی دیگر، موجد توکل و تلاش است. قابل ذکر است که ارتباط بین این مفاهیم یک طرفه و خطی نیست بلکه بین آنها رابطه‌ای دیالکتیکی (دوسویه و چرخه‌ای) است. یعنی به این صورت که اگر فردی معرفت و آگاهی خوبی نسبت به خداوند داشته باشد این علم و دانش، سبب ایجاد درجه‌ای از ایمان می‌شود و سپس در مرحله‌ی بعد خود ایمان سبب ایجاد درجه‌ای از توکل می‌گردد و توکل نیز به نوبه‌ی خود زمینه‌ی تحقق انصاف و احسان و نیکی را فراهم

می‌آورد. و از سوی دیگر انصاف در ارتقاء و تعمیق معرفت حق و آگاهی و نزدیک شدن به یقین و باور قلبی مؤثر واقع می‌شود. و سپس در گام بعدی ارتقای معرفت و آگاهی سبب ایجاد مرتبه‌ی بالاتری از ایمان می‌گردد و به تبع آن، توکل و اعتماد به خدا نیز محکم‌تر و ریشه‌ای‌تر می‌گردد.



دلالت‌های فلسفی مفهوم انصاف

اکنون پس از مفهوم پردازی انصاف، نوبت به آن رسیده که به بحث در خصوص دلالت‌های فلسفی این مفهوم پردازیم. با توضیحاتی که درباره مفهوم انصاف ارائه شد، می‌توان از منظر فلسفی در دو حیطه انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی، انصاف را مورد ملاحظه و بررسی قرار داد.

انسان‌شناسی و انصاف

مطابق تصویری که قرآن از ماهیت انسان ارائه می‌دهد، انسان موجودی عجول است، تا جایی که حتی عجله را خمیر مایه‌ی وی تلقی می‌کند شتابزدگی از ویژگی‌های بنیادی مثبت انسان به شمار نمی‌آید، بلکه بر عکس، نشأت گرفته از نقصان و ضعف وی و یا به تعبیر ملاصدرا فقر وجودی او است (شمشیری، شیروانی، ۱۳۹۰، صص ۷۹-۹۸).

از طرف دیگر انسان به دلیل داشتن نفس اماره و غریزه حبّ ذات، معمولاً خیر و خوبی‌ها را برای خود می‌خواهد و در معرض خطا و لغزش قرار دارد. شتابزدگی انسان از ویژگی‌های نفس حیوانی او (به تعبیر قدما) و یا همان نهاد (به تعبیر فروید) به شمار می‌آید. بنابراین، سلطه و حاکمیت مطلق نفس حیوانی انسان یا همان نهاد می‌تواند موجبات سقوط او را فراهم آورد. پس، نفس حیوانی و شتابزدگی‌اش به تعبیر قرآن مایه خسران و زیان انسان در مسیر زندگی است. از سوی دیگر، همین انسان بنا به بعد روحانی و غیرمادی و

ملکوتی خود، رو به سوی تعالی دارد. عقلانیت انسان از جمله نیروهایی است که به کمک بعد روحانی و ملکوتی انسان آمده است، سیر صعودی و تعالی وی نیاز به یک سری ابزار و سازوکارهای مناسبی دارد تا این هدف مهم تحقق یابد. این ابزارها و سازوکارها بیشتر اکتسابی هستند (شمشیری، شیروانی، ۱۳۹۰، صص ۹۸-۷۹)، انصاف از جمله این سازوکارهاست که باید پرورش یابد و روحیه نیکوکاری و دگرگوری در انسان تقویت شود. بنابراین انصاف یک ویژگی ثانویه است، ذاتی انسان نیست، بلکه اکتسابی است و باید با کسب معرفت و شناخت و تمرین و یادگیری پرورش یابد. انصاف سفارش و دستور خداوند است؛ خداوند در قرآن می‌فرماید: «ان الله يأمر بالعدل والإحسان» (نحل، ۹۱).

لذا انجام این امر مهم باید بر پایه انصاف و مطابق قوانین و ضوابط دینی باشد که خدای ناکرده تأثیر سوء بر جای نگذارد. امام علی (ع) می‌فرماید: سیاست دادگرانه سه چیز است: نرمی توأم با دور اندیشی، عدالت کامل، و احسان همراه با میانه روی (محمدری شهری، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۹۱).

معرفت شناسی و انصاف

یکی از ویژگی‌های بارز و متمایز معرفت شناسی اسلامی، اهتمام آن به واسطه شناخت و اخلاق است. موضوعی که کمتر از سوی اندیشمندان و نظریه پردازان غربی مورد توجه قرار گرفته است (شمشیری ۱۳۹۰، شیروانی، ۱۳۹۰، صص ۹۸-۷۹). در چارچوب سنت فلسفی غرب، غالباً مقوله اخلاق و ارزش شناسی موضوعی مستقل از معرفت شناسی است. به همین دلیل، فیلسوفان غربی در ذیل مقوله‌ی معرفت شناسی به طرح مباحثی درباره عقل، ذهن، حس، شهود و مواردی از این قبیل پرداخته‌اند. در این میان، فیلسوفانی مانند کانت با طرح مفهوم خرد عملی و تفکیک آن از خرد نظری، در صدد برآمده است نشان دهد چگونه هر یک از این دو وجه عقلانی، جداگانه و در حیطه‌های مربوط به خود عمل می‌کنند. به عبارت روشن‌تر، حیطه‌ی ارزش‌ها و قضایای اخلاقی مربوط به خرد عملی است. (نقیب زاده، ۱۳۷۴، ص ۳۱۳) (شمشیری، بابک، شیروانی، علی، ۱۳۹۰، ...) در حالی که بنا به فرهنگ اسلامی که به خوبی در آموزه‌های عرفانی انعکاس یافته است، به سادگی نمی‌توان مقوله‌ی اخلاق، شناخت و عقلانیت (به معنای عقل نظری را از یکدیگر تفکیک

کرد و در اصل نوعی درهم تنیدگی بین آنها وجود دارد (شمشیری ۱۳۹۰، شیروانی، ۱۳۹۰، صص ۹۸-۷۹).

اصولاً به نظر می‌آید سنت تفکیک مباحث معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی موجب شده باشد که در روان‌شناسی جدید، به ویژه قلمرو نظریه‌های یادگیری، کمتر به چگونگی تأثیر ویژگی‌های اخلاقی در کسب شناخت و یادگیری توجه شود. این در حالی است که پرسش از تأثیر صفات اخلاقی در کسب معرفت (حسی، عقلی و یا حتی شهودی) و چگونگی آن، همچنان به قوت خود باقی است (همان). با توجه به موضوعاتی که در خصوص مفهوم پردازی انصاف به عنوان یکی از مکارم اخلاقی و ارتباط آن با ایمان، معرفت و حقیقت‌جویی بیان شد، می‌توان به این نتیجه رسید که در چارچوب فرهنگ اسلامی، مباحث اخلاقی و ویژگی‌های اخلاقی اعم از رذایل، فضایل و مکارم اخلاق، نه تنها در چگونگی کسب معرفت و شناخت و یادگیری تأثیرگذار هستند، بلکه حتی نوع معرفت و درستی یا نادرستی آن را نیز رقم می‌زنند. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد، صفات اخلاقی و مکارم اخلاقی بتوانند نوع استنتاج‌ها و تفسیرهای معرفتی و علمی (در هر حیطه شناختی) را تحت تأثیر خود قرار دهند.

در این میان، همچنان که ذیل بحث درباره سوره.. در بخش نقد منصفانه... گفته شد، انصاف می‌تواند نقش بسزایی در ادراک ایفا کند؛ چنان که می‌تواند سهم عمده‌ای در قضاوت‌های انسان داشته باشد. ویژگی انصاف می‌تواند نوع قضاوت‌های انسان را تحت تأثیر قرار دهد و آنها را تغییر دهد. همان‌طور که شتابزدگی منجر به گونه‌ای از قضاوت خواهد شد. یا خودخواهی منجر به گونه‌ای دیگر از قضاوت خواهد شد. در نتیجه کاملاً شایسته است که انصاف را به عنوان یکی از مکارم اخلاق نه تنها از منظر اخلاق و ارزش‌شناسی و یا انسان‌شناسی، بلکه از نظر معرفت‌شناسی نیز مورد توجه قرار داد.

دلالت‌های تربیتی مفهوم انصاف

انصاف به عنوان یک مفهوم قرآنی که در منابع اسلامی بسیار مورد توجه قرار گرفته است، گستره‌ای وسیع دارد و می‌تواند سراسر زندگی انسان را و تمام ابعاد گوناگون آن اعم از فردی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهد.

روایت از متن پایان نامه استفاده گردد.

از جمله آثار، نتایج و پیامدهای تحقق انصاف شرافت و عزت و سربلندی فرد منصف است. که از پیامدهای دنیوی انصاف به شمار می‌آیند. که هم زندگی فردی و هم زندگی اجتماعی انسان را متحول می‌سازند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ تَحَلَّى بِالْإِنصَافِ بَلَغَ مَرَاتِبَ الْأَشْرَافِ» (تمیمی آمدی، ۳۹۴)؛ هر کس خود را به زیور انصاف آراست، به مراتب والای شرافت دست یافت. همچنین امام باقر علیه السلام از امیر المؤمنین (ع) نقل می‌کنند که آن حضرت فرمودند: فی کلامِ لَهُ أَلَّا إِنَّهُ مَنْ يُنصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا. (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۵، ۲۸۳).

مثال از آیات قرآن:

با توجه به اهمیت و نقش انصاف، می‌توان انتظار داشت که به این مفهوم بنیادی قرآنی، در همه‌ی ارکان و عناصر نظام تعلیم و تربیت، اعم از رسمی و غیر رسمی، مد نظر قرار می‌گیرد. از این رو، در مقاله حاضر، در خصوص دلالت‌های تربیتی تنها می‌توان به طرح کلیاتی پرداخت. مفهوم انصاف قابلیت آن را دارد که در چند مطالعه و از زوایای مختلف تربیتی به آن پرداخته شود. با وجود این، برخی از مهم‌ترین دلالت‌های تربیتی این مفهوم به شرح ذیل است.

الف: اصول تربیتی منتج از مفهوم انصاف

به طور کلی سه (چهار) اصل عمده را می‌توان از مفهوم پردازای انصاف و مبانی فلسفی آن استنتاج نمود این سه اصل عبارتند از:

۱. اصل گذشت در تربیت

گذشت و ایثار یکی از بنیادی‌ترین اصول تربیت اسلامی است که مورد توجه صاحب نظران و متخصصان این حوزه قرار گرفته است (.....). ولی از مفهوم قرآنی انصاف نیز می‌توان این اصل مهم و بنیادی را استخراج کرد.

۲. اصل تأثیر رعایت انصاف به عنوان یکی از مهم‌ترین مکارم اخلاقی در شناخت و

یادگیری و آموزش

همان طور که دیدیم، مفهوم انصاف و ارتباط آن با کسب معرفت و شناخت و

یادگیری، حکایت از آن دارد که مکارم اخلاقی و ویژگی‌های اخلاقی در کسب شناخت و چگونگی آن (برای مثال چگونگی قضاوت‌ها، تفسیرها و تبیین‌ها) سهم بسزایی دارد. به سخن دیگر، ویژگی‌ها و مکارم اخلاقی می‌توانند، چگونگی شناخت انسان را تحت تأثیر قرار دهند.

اصل مدارا و آموزش تدریجی و رعایت اصول زمانی

۳. اصل تأثیر معرفت و آگاهی در صفات اخلاقی و تقویت مکارم اخلاقی

متقابلاً شناخت و معرفت و آگاهی نیز در رشد اخلاقی انسان بسیار مؤثر است. به دیگر سخن، شکل‌گیری صفات و ویژگی‌های مثبت اخلاقی و رشد و توسعه آنها و نیز کاهش رذایل، تا اندازه زیادی مدیون میزان آگاهی، شناخت و معرفت انسان است. از این رو، افزایش میزان آگاهی، احتمال رشد و تقویت صفات پسندیده و کاهش صفات نکوهیده اخلاقی را افزایش می‌دهد. البته لزوماً آگاهی و معرفت عقلانی به رشد اخلاقی منتهی نمی‌شود. ولی زمینه و بستر مناسبی را فراهم می‌آورد و به همین دلیل احتمال رشد اخلاقی را افزایش می‌دهد. در این میان، بایستی در نظر داشت که شناخت شهودی و اشراقی تأثیر بیشتر و قطعی‌تری در اخلاق ایفا می‌نماید. به عبارت دیگر، دستیابی به معرفت شهودی که باعث بصیرت انسان می‌گردد، تبعات و پیامدهای اخلاقی نیز خواهد داشت (شمشیری، شیروانی، ۱۳۹۰، صص ۷۹-۹۸).

قرآن

مفهوم انصاف و اهداف تربیتی

انصاف از یک جهت به عنوان هدف واسطه‌ای کاربرد دارد زیرا به واسطه رواج و تحقق آن در روابط اجتماعی بین افراد جامعه و نیز در سایر ابعاد زندگی، مسیر تحقق حقیقت‌جویی و حقیقت‌گرایی و حق‌طلبی هموار می‌گردد و زمینه برقراری عدالت اجتماعی فراهم می‌آورد. به تلاش انسان در رابطه با دیگران معنی می‌بخشد. در پرتو انصاف در تعامل با دیگران، رفق و مدارا، سهل‌گیری، بردباری و اغماض و توجه حقیقی به حقوق دیگران معنی پیدا کرده و ظهور و بروز پیدا می‌کند. نادیده گرفتن خطای غیر عمد دیگران امری منصفانه است. ضمناً اجازه‌ی اشتباه کردن در امور جزئی نیز نگاهی

منصفانه است. توجه به ابعاد وجودی انسانها و توانایی‌های متفاوت آنها و بررسی و قضاوت عملکرد آنها بر مبنای آن توانمندی‌ها مصداق برخورد منصفانه است. از سوی دیگر می‌توان آن را به عنوان یک هدف نهایی در نظر گرفت و به شمار آورد، زیرا کسی که اهل انصاف و منصف باشد در ابعاد مختلف زندگی و در ارتباطات چهارگانه (ارتباط با خویش، ارتباط با خداوند، ارتباط با دیگران و ارتباط با طبیعت همواره جانب حق را در نظر دارد و از این جهت نقش الگویی برای دیگران دارد، البته از جهتی در همین حالت علاوه بر هدف نهایی، باز هم هدف واسطه‌ای می‌تواند باشد و انصاف کمک می‌کند به تقویت ایمان و بندگی و نیز شناخت بیشتر حق و حقیقت.

انصاف و برنامه درسی

هنگام صحبت از برنامه درسی، غیر از محتوای درسی که معمولاً متون و کتب درسی بر آن دلالت دارند، اجزا و مؤلفه‌های دیگری مانند روش‌ها و فنون تدریس، ارزشیابی و حتی نقش معلم نیز زیر مجموعه این مفهوم تلقی می‌شوند (شمشیری، شیروانی، ۱۳۹۰، صص ۷۹-۹۸). به نظر می‌آید با توجه به اثرگذاری محتوا و متن کتاب‌های درسی بر حیطه شناختی و حتی تا حدودی نگرشی و عاطفی متربیان، بایستی دست کم، بخشی از محتوای متون درسی، به ویژه دروسی مانند معارف دینی، ادبیات، علوم اجتماعی و کار و فناوری به طور مستقیم و غیر مستقیم به بحث درباره «انصاف» در زندگی از جنبه‌های مختلف پردازد.

از سوی دیگر، در حیطه‌ی روش‌های تدریس می‌توان از روش‌هایی استفاده کرد که در عمل نیازمند به کارگیری اصل انصاف در فرایند یاددهی باشند. مثلاً در روش پرسش و پاسخ، در روش قضاوت و داوری، تفکر انتقادی و ... توجه به تفاوت‌های فردی متربیان دال بر رعایت انصاف است. به هنگام ارزشیابی نیز توجه به میزان تلاش و کوشش مستمر و سپس امتیاز دادن بر مبنای انصاف است. انصاف به عنوان یک رکن مورد توجه است. و تقویت و ارتقاء مداوم علم و آگاهی مربی، صداقت در امر آموزش، بر زبان جاری کردن عبارت «نمی‌دانم» در جایی که اطلاعاتی وجود ندارد همه و همه دال بر توجه به انصاف است. یکی از عناصر بسیار مهم برنامه درسی که ارتباط نزدیکی با انصاف دارد، نقش معلم

و مربی است. بی تردید معلم و مربی باید شخصاً از نظر اخلاقی الگوی انصاف و ایشار و فداکاری باشد. بدین صورت که در ارتباط و تعامل با فراگیران از جمله ارزیابی، قضاوت، تدریس، نقد، تصمیم و مانند آن، انصاف را پیشه خود سازد.

نتیجه گیری

از آن جایی که موضوع تعلیم و تربیت یک موضوع بنیادی است پرداختن به آن و تمرکز نمودن بر آن بسیار مهم است. انصاف هم در اهداف تربیتی جایگاه بالایی دارد و هم در برنامه درسی به طور مستقیم و غیر مستقیم به بحث درباره «انصاف» در زندگی از جنبه‌های مختلف پرداخته می‌شود. انصاف در روش‌های تدریس، ارزشیابی، الگو واقع شدن معلم و ... به خوبی دیده می‌شود.

فهرست منابع

قرآن

نهج البلاغه

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۷۶)، الأمالی (للصدوق) - تهران، چاپ: ششم.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۰۳ ق)، معانی الأخبار - قم
۳. ابن شعبه حرانی، (۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق)،
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۱۳ ق)، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ: دوم.
۵. ابن فارس، أحمد بن فارس، (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، مکتب الأعلام الإسلامی، قم، چاپ: اول.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، ج ۱۳، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، چاپ: سوم.
۷. امانی پور، مونا، (۱۳۸۹)، انصاف در قرآن و حدیث، پایان نامه کارشناسی ارشد،
۸. تحف العقول،
۹. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، (۱۳۶۶)، تصنیف غررالحکم و درر الکلم - ایران؛ قم.
۱۰. دهقانپور، علیرضا؛ ژیلای بخشی، (۱۳۹۳)، معناشناسی احسان در قرآن، پژوهشنامه معارف قرآنی، دوره ۵، شماره ۱۷، صفحه ۸۳-۶۱.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۷۴)، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، مرتضوی، تهران، چاپ: دوم.
۱۲. حر عاملی، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، ج ۱۵،
۱۳. خصال،
۱۴. دشتی،
۱۵. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۳۹۱)، ترجمه تفسیر کشاف، مترجم؛ مسعود انصاری، ج ۲، انتشارات ققنوس، ایران، تهران.
۱۶. ساروخانی، باقر، (۱۳۹۳)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، ج ۱، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، چاپ هجدهم.

۱۷. سرخسی،
۱۸. شمشیری، بابک؛ شیروانی، علی، (۱۳۹۰)، مفهوم صبر در قرآن و دلالت‌های فلسفی و تربیتی آن، دوفصلنامه تربیت اسلامی، س ۶، ش ۱۳، صص ۷۹-۹۸.
۱۹. شهید ثانی، (۱۴۰۹ ق). زین الدین بن علی، منیة المرید، مکتب الأعلام الإسلامی، قم، چاپ: اول.
۲۰. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، جلد: ۴، ۷، ۱۷، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ایران، قم، چاپ پنجم.
۲۱. طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۹۰ ه. ق). المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات - لبنان - بیروت، چاپ: ۲.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، جلد ۱، ۲، ۶، ۹، ۱۲، ناصر خسرو، ایران، تهران، چاپ: ۳.
۲۳. طوسی، التیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، ج ۶،
۲۴. طوسی، محمد بن الحسن، (۱۴۱۴ ق)، الأمالی (لطوسی)، ج ۲، دارالثقافه، قم.
۲۵. فخار نوغانی، وحیده، (۱۳۹۳)، معناشناسی واژه احسان در قرآن، پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، شماره ۵، صص ۲۱-۳۲.
۲۶. قرائتی، محسن، (۱۳۸۸)، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ج ۵، ایران، تهران.
۲۷. قرشی بنایی،
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ ق)، الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ۴، تهران، چاپ: چهارم.
۲۹. لسانی فشارکی، محمد علی؛ مرادی زنجانی، حسین، (۱۳۹۳)، روش تحقیق موضوعی در قرآن کریم، مؤسسه بوستان کتاب، ایران، قم، چاپ سوم.
۳۰. لیشی واسطی، علی بن محمد، (۱۳۷۶)، عیون الحکم و المواعظ، ج ۱، صص ۴۲۷، قم، دارالحديث.
۳۱. متقی هندی، ج ۳، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال،
۳۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۳ ق)، بحار الأنوار، ج ۷۲،
۳۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۴ ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۱، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ: دوم.
۳۴. مصطفوی، (۱۳۶۸)، ج ۱۲،

۳۵. مظاهری، حسین؛ ابراهیم پور سامانی، جمشید؛ رحیمی، سید داریوش؛ مؤلفه و شاخص‌های سبک زندگی اسلامی، (۱۳۹۶)، دوره دوم، شماره ۲، ص ۳۹-۱۳.
۳۶. مغنیه، محمدجواد، (۱۴۲۴)، التفسیر الکاشف، جلد ۶، دار الکتب الإسلامیة، ایران، قم.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، جلد ۱۹، دار الکتب الإسلامیة - ایران - تهران، چاپ: ۱۰.
۳۸. هابز
۳۹. نرم افزار جامع التفاسیر.
۴۰. نرم افزار جامع الأحادیث.